

مهم این است که فکر کنیم

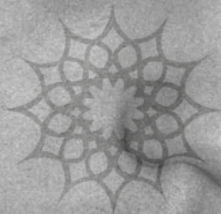
پارسا توکلی

پارسا توکلی متولد ۱۳۶۵ «استعداد درخشانی» در زمینه‌های موسیقی و ترجمه است، و با وجود جوانی مطالعات عمیقی در زمینه فلسفه به ویژه «فلسفه هگل» دارد. وی هم‌اکنون سرگرم ترجمه «فلسفه تاریخ هگل» است که برای اولین بار به فارسی برگردانده می‌شود. آنچه در پی می‌آید حاصل گفت‌و شنود با «پارسا» و ترجمه‌ای از یک «شعراهنگ» معروف لهستانی است که خمیرمایه‌های مذهبی سنتی فرهنگ لهستانی در آن هویداست. توکلی سعی کرده است، صراحتاً و از هم‌ها را نیز در نظر داشته باشد.

○ از خودت بگو، از پیشینه خانوادگی و زندگی.
متولد تهران هستم. محله قلهک. نانی پدرم دکتر منصور تاراجی (از روزنامه‌نگاران مطرح ایران) و عموی پدرم از دوستان صمیمی و هم‌فکران جلال آل احمد بود. شاید همین دو اتفاق باعث اولین جرقه‌های فرهنگ در من شد. مادر و پدرم بسیار اهل مطالعه‌اند. ابتدا کتابهایی که مادرم می‌خواند توجه مرا جلب می‌کرد تا اینکه بعدها زمینه مطالعه من کاملاً با او جفا شد. خواهرم پیانیست است و دانشجوی رشته موسیقی؛ پدرم نوازنده گیتار؛ پدربزرگم نیز نوازنده ویولن بود. اینها هم به نظرم دومین جرقه‌های موسیقی در من بود.

○ چگونه می‌توان علاقمندی به موسیقی و فلسفه را با هم درآمیخت؟ تو خودت چطور با این مسئله کنار آمدی؟

به نظر من، این مسئله را باید ژرمانیک دید. در آلمان، همواره موسیقی کلاسیک و اندیشه در یک سطح با هم پیش می‌روند و این یکی از خصوصیت‌های آنهاست.



پروفیسر گلزار احمد انسانی و مطالعات لرنجنگی
ریٹائل جلیح علوم انسانی

فیلسوفان مهمی، همچون نیچه و یا شوپنهاور همواره دغدغه موسیقی را در زندگی داشته‌اند. در مقام مقایسه فیلسوفان و موسیقیدانان، کانت با باخ، هگل با بتهوون و نیچه با واگنر مقایسه می‌شوند (کانت، مقدمه مترجم ستیجی خرد ناب، دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی) و شباهتهای فردی که دو به دو با هم دارند بسیار جالب و عجیب است. برای مثال هگل و بتهوون متعلق به فرم سونات هستند و یا کانت و باخ متعلق به فرم فوگ.

در واقع فرمی که هگل با آن می‌اندیشد، شباهت زیادی با فرم سونات در سمفونیهای بتهوون است و گذشته از آن، به نظر من هر انسانی که در زمینه فرهنگ فعالیت دارد، آگاهی از فلسفه برایش تا حد زیادی ضروری است. به این دلیل که فلسفه بنیاد اندیشه است، ما می‌توانیم با آن بیندیشیم و تاویل‌های مختلف از جهان داشته باشیم. ذهنیت انسانهای بزرگ در عرصه فرهنگ همیشه فلسفیده بوده است. این باعث روشنگری است. نمونه بارز آن واگنر آهنگساز بزرگ قرن نوزدهم.

به نظر من رابطه هنر و فلسفه، یک رابطه بسیار نزدیک است از جهاتی و همین مسئله مرا قانع می‌کند تا در کنار هنر به طور جدی به کار فلسفی هم بپردازم. ○ ساز تخصصی‌ات کدام است؟ موسیقی را چطور فرا گرفتی؟ در این زمینه تا به حال چه فعالیت‌هایی را انجام داده‌ای؟

ساز تخصصی من گیتار کلاسیک است، موسیقی را اول از سبک راک (Rock) شروع کردم. در ۱۲-۱۱ سالگی بودم که به موسیقی ابراز علاقه کرده و به پیشنهاد پدرم به کلاس موسیقی رفتم. او به من گفت که ابتدا موسیقی کلاسیک یاد بگیر. چون بعداً اگر فرم کلاسیک را بدانی سبکهای دیگر را هم می‌توانی بزنی.

گیتار کلاسیک را تا دو سال نزد فرید رثوفی آموختم. تا اینکه به این نتیجه رسیدم هیچ احتیاجی به سبکهای راک و ... نیست: موسیقی کلاسیک بهترین است.

از اینجا بود که آرام آرام به سراغ یک اثر ارزشمند باخ به نام ماگنیفیکات (Magnificat) رفتم که تاثیر خود را گذاشت و دیگر من گمشده خود را یافته بودم.

در این حین، دکتر لیلی افشار، نوازنده برجسته کلاسیک، از امریکا برای کنسرت به ایران آمد و کلاسهایی را برپا کرد. من در این کلاسها شرکت کردم و تا به حال نیز نزد ایشان در مواقعی که ایران هستند، به فراگیری ادامه داده‌ام. در زمینه گیتار کلاسیک یک کنسرت در فرهنگسرای هنر (ارسیاران) داشته‌ام (در سال ۱۳۸۳)، و ۲ کنسرت خصوصی دیگر نیز نزد اهل فن داشته‌ام.

در حال حاضر، مشغول انجام فعالیت‌هایی برای تاسیس یک انجمن گیتار (Guitar Society) با گیتاریستهای دیگر هستم و امیدوارم بتوانیم فعالیت‌های مثبتی را در زمینه موسیقی در ایران داشته باشیم.

○ فلسفه را چگونه و از کجا شروع کردی؟

فلسفه را از ۱۵ سالگی و با خواندن مجموعه آثار افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی شروع کردم به کمک دوست عزیزم که از مترجمان و نویسندگان خوب است. آقای علیرضا سیداحمدیان تا اینکه به جلسه سخنرانی دکتر رامین



جهانبگلو در مورد هگل رفته و همان جا بود که به هگل علاقمند شدم و تا به حال نیز به صورت جدی نزد ایشان مشغول مطالعه هگل هستم. ولی جالب اینجاست که علاقمندی من به فلسفه از آنجایی شروع شد که در مورد نیچه چیزهایی خواندم و شنیدم. با این حال تا کنون فرصتی نبوده است که به صورت جدی به نیچه بپردازم.

O از بین فیلسوفان مختلف به کدامیک بیشتر علاقه داری؟ چرا؟

هگل. دلایل زیادی برای این ادعا وجود دارد. اول اینکه فلسفه هگل نسبت به دیگران از روش‌شناسی (Methodology) بسیار جالب توجهی استفاده می‌کند و این قدرت را دارد که با روش‌شناسی خود فلسفه‌ای سیستماتیک (Systematic) تبیین کند. روح فلسفه هگل روحی است کاملاً زنده و در حرکت و از همه مهمتر به این دلیل که فیلسوف مدرنیته است.

گذشته از اینها، هگل برای من در زندگی شخصی، بسیار موثر بوده است. چون هگل را می‌توان حتی در روانشناختی هم دید. من در زندگی خودم از آن استفاده می‌کنم. به انسان قدرت تفکر می‌دهد. تاثیر اساسی هگل در ابتدا ایجاد یک بحران در زندگی است و آن مفهومی کردن همه اعمال و رفتارها و عاداتی که تا قبل از آن در موردشان فکر هم نکرده‌ایم. اینجا می‌توان از روش‌شناسی و فرم فلسفی هگل استفاده کرد و با او اندیشید. بسیار دشوار است که بحران بی‌مفهومی زندگی را پشت سر بگذاریم.

ولی من با تلاش تمام، این کار را کردم. به کمک هگل اندیشیدم و با او فکر کردم تا بتوانم به مرحله‌ای از مفهوم برسیم و در اینجا حرکت شروع شد. علاقمندی من به هگل، نه تنها لذت بردن از اندیشه اوست، بلکه اندیشیدن با او و به خطر افتادن با او و حرکت با اوست.

و یک نکته ظریف: این فیلسوف بزرگ به خواننده خود یاد می‌دهد که چگونه باید مدرن بود.

O آینده را چگونه می‌بینی؟

هرگز دید دقیق و واضحی به آینده نداشته‌ام. همواره نگاه من به آینده یک نگاه کلی بوده است.

هربرت فون کارایان (رهبر ارکستر بزرگ قرن بیستم) می‌گوید که در ۱۹ سالگی می‌دانستم که سالها بعد چه می‌خواهم بکنم و حتی برنامه دقیقی نیز در این سن برای سالهای بعد داشتم.

ولی در جامعه فعلی ایران می‌توان تنها برنامه‌ای کلی داشت. آینده به نظر من بسیار روشن است. ممکن است اتفاقاتی بیفتد که زندگی انسانها را تغییر بدهد ولی یک شکل کلی به هر حال هنوز باقی می‌ماند.

منظورم این است که من نه موسیقی را رها می‌کنم و نه فلسفه را، ولی ممکن است در زندگی اتفاقاتی بیفتد که من دیگر نتوانم گیتار بزنم. آن وقت ممکن است بروم آهنگسازی کنم و ...

به نظرم باید راجع به آینده همواره فکر کرد، همین فکر کردن اگر مثبت باشد باعث پدید آمدن اتفاقات مثبت می‌شود و اگر تاریک باشد باعث اتفاقات بد. ولی مهم نیست که سیاه فکر می‌کنیم یا روشن. مهم این است که فکر می‌کنیم.

